

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ قدس الله نفسه متعرض ابتدائاً بعضی از کلمات شدند در بحث لهو.

و عرض کردیم انصافاً تمسک به آن کلمات شاید بعضی هایش در بیاید اما انصافاً ربطی به ما نحن فیه ندارد و عنوان دیگری است آن کلمات. بعد هم متعرض فی الروایات شدند.

عرض کردیم یک مقداری را از اینجا خواندیم از کتاب و توضیح داده شد که غالب اینها ربطی به ما نحن فیه ندارند. عرض شد دیروز، دیگر بقیه روایاتش را می خواستم بخوانم دیدم طول کشید خود آقایان مراجعه کنند. عمده اش همان بود که تا حالا خواندیم.

عرض شد که در روایات ما کلمه لهو چند مورد نسبتاً زیاد آمده است. یکی در باب اغنائین و غناء و موسیقی و مشتقاتش، لهو و ملاحی و این جور چیزها. یکی در باب صید؛ صید لهو و اینها. آن روایات صید لهو را هم خب عده ای فتوا دادند. شیخ هم فتاوا را در آن جهت صید لهوی آورده. لکن عرض کردیم آن مشکل است. روایت صید مشکل است. آن معلوم نیست مفادش این باشد که صید لهوی حرام است. آن مفادش خلاصه اش این است که اگر انسان سفر رفت برای صید لهوی، این سفر توش تقصیر نیست. تمام است. اگر صیدش به خاطر درآمد پول باشد یا می خواهد گوشتش را استفاده کند، اشکالی ندارد. اما همین جوری برای کیف و تفریح رفته، حیوانی را می کشد، می اندازد، می آید، استفاده ای هم نمی کند از هیچ جهت. سفری که برای این جهت باشد این سفر نباید توش شارع رخصت نداده، ترخیص نکرده است.

این معنایش این نیست که چون لهو حرام است؛ اثبات این مطلب مشکل است. بحث دیگری که ما در لهو در روایات داریم که امروز می خواستیم بخوانیم که نخواندیم باب ۲۲، در بعضی از انواع قمار هم لهو آمده است. مثل شطرنج و مثل خود قمار و اینها. لکن توی بیشتر روایات قمار عنوان لعب آمده است. لعب به شطرنج. عنوان لعب به کار برده شده که مرادف کلمه بازی باشد.

لهو تقریباً خوش گذرانی، مثلاً فرح، سرور اینجوری. نه اینکه درست و حسابی. علی ای حال کیف ما کان این توی این عنوان هم آمده است. این سه تا عنوان. بیشترین عنوانی که ما داریم در باب موسیقی است. توی صید هم عرض کردیم داریم، در قمار هم داریم. عنوان چهارم، عنوانی است که خود عنوان لهو آمده، مثل همین حدیث کل لهو مومن باطل. این عنوان، عنوان لهو آمده است. مثل کل ...

این به درد آن کار می خورد که شیخ می خواهد بگوید به اینکه مثلاً مفادش این است که لهُو حرام است فی نفسه، لکن اصحاب فتوا ندادند که مطلب شاذ است. این روایت را دیروز من دیگر مفصل خواندم. کل لهُو مومن باطل ما خلا ثلاث؛ و توضیح داده شد که انصافاً این حدیث عده‌ای از اشکالات دارد. دیگر تکرار نمی‌کنیم.

یک مقدار بقیه کلام را از خود کتاب مرحوم شیخ می‌خوانیم. یکی هم اصلاً از روایاتی که به نظر ایشان در اینجا مهم است، قال الرضا علیه السلام فی جواب من سئله عن السماع، سماع همان مجلس، البته الان سماع را بیشتر به اصطلاح خودشان در رقص عارفانه و صوفیانه می‌دانند. اما در اینجا سماع مراد مجلس شنیدن، یعنی شنیدن آواها و اینها. سماع مرادشان این است.

فقال ان لاهل الحجاز فیه رأی و هو فی حیز اللهُو؛ مرحوم شیخ انصاری به این حدیث تمسک کرده. البته این حدیث که اشاره شد حدیث سندش قابل اعتماد نیست. اما اینکه لان لاهل الحجاز فیه رأی، درست است، خود حدیث درست است. و ما توضیحات کافی را چند بار عرض کردیم که از زمان بعد از، زمان امام حسن (ع)، امام حسین (ع) حضرت سجاد (ع)، حالا شاید آن زمان حضرت رضا (ع) کم شده باشد. زمان حضرت سجاد (ع) و حضرت باقر (ع) و اینها اصلاً مدینه معروف به غنا شده بود. هیچ شهری در دنیای اسلام به اندازه مدینه توش مغنی و آوازه خوانی نبود. عرض کردیم این مطلب را هم این کتاب اغانی دارد، هم این کتاب ۵: ۲۱. که اهل مدینه مشهور شدند به غنا.

لذا اصلاً میزه اهل مدینه را در این زمان غناء قرار می‌دادند. و عرض کردیم این ابراهیم بن سعد بن عبدالرحمن، نوه عبد الرحمن بن عوف که از محدثین بزرگ هم هست. به نظرم در بخاری هم حدیث دارد. فکر می‌کنم در بخاری هم حدیثش که از محدثین اهل مدینه است و بزرگ است. می‌گویند اگر وقتی می‌خواست از او طلب حدیث می‌کردند که حدیث بگویند می‌گفت اول برای من یک دست بخوانید، یک غنائین بعد از این.

س: یک دهان بخوانید

ج: بله یک دهان بخوانید بعدش من حدیث می‌گویم. کان لا يحدث الا بعد سماع غناء. خب دیگر البته مثل این کم هستند. در این شخصیت و با این کار زشت و پلیدش.

علی ای حال کیف ما کان این که امام (ع) می‌فرماید لان لاهل الحجاز فیه رأی، این درست است. اصل این مطلب درست است. کار به سند روایت نداریم. و اهل حجاز در اینجا مراد مدینه است نه کل حجاز. انصافاً در مدینه به اصطلاح مسئله غناء کاملاً جا افتاده بود.

عرض کردم مثلاً در آن زمان‌ها پایتخت شام بود دیگر به اصطلاح خودشان. آن هم بنی امیه و آن هم اوضاع شام و آن هم ارتباطشان با غرب و دنیای غرب و انواع موسیقی و اینها، باز هم غناء بیشتری در مدینه بود نه ر شام. حالا در زمان هارون و اینها بیشترین غناء و قویترین غناها در بغداد بود که پایتخت بود. لکن عجیب این است که در این زمان قوی‌ترین غنا در مدینه است نه در شام. قاعده‌اش هم می‌خورد شام باشد دیگر، اهل فسق و فجور شام بودند، آن هم بنی امیه. قاعده‌اش این طور بود. لکن حالا نمی‌دانیم چه اوضاعی شده.

و عرض کردیم دو تا روایت هم به حضرت سجاده (ع). یکی اینکه حضرت یک جاریه‌ای داشتند که برای ایشان اشعاری در زهد می‌خواند. یا از حضرت سجاده (ع) سوال کردند که جاریه را بخرید مغنی است برای اشعار زهد بخواند. فرمودند لا بأس. فکر می‌کنم در آن محیط آن زمان مدینه جعل کرده باشند. البته هر دو روایت تا جایی که من می‌دانم سند روشنی ندارند، مرسل است. هر دویس یا یکی هم مال صدوق است، انفراد صدوق است. کس دیگری نیاورده است.

به هر حال می‌خواهم این وضع را توضیح بدهم که وضع این طوری بوده است. لکن طبعاً یواش یواش، حالا زمان حضرت رضا (ع) به نظر من این شهرت را نداشت. زمان حضرت رضا (ع) شاید یواش یواش بغداد شهرت پیدا کرده بود نه مدینه. حالا اینجا که دارد آن لاهل الحجاز فیه رأی و هو فی حیز اللہو؛ مرحوم شیخ از این تعبیر می‌خواهند استفاده کنند که معلوم می‌شود نکته اساسی اش این است که غناء که حرام است به خاطر لہو بودن. این ظاهراً نیست. عرض کردم دیروز آن نکته را. احتمالاً حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه، می‌خواستند اشاره‌ای به آیه مبارکه بکنند. (من الناس من یشتري لہو الحديث لیضل به عن سبیل اللہ)؛ و هو فی حیز اللہو یعنی این مصداق و من الناس من یشتري لہو الحديث است.

و عرض کردیم تفاسیر اهل سنت زیاد است. یکی دورقم نیستند. که می‌گفتند واللہ، حتی توش واللہ هم دارد. واللہ هو الغناء. اصلاً تعبیر واللہ هم دارد. که این و هو فی حیز اللہو، یعنی این مشمول آیه مبارکه و من الناس من یشتري لہو الحديث می‌شود. مراد این است. نه مراد این باشد که این لہو است و لہو هم مطلقاً حرام است، پس غناء هم به خاطر لہو بودن حرام است. دقت می‌کنید؟ این نیست، حدیث مبارک این نیست.

و عرض کردم من سابقاً برای شما خواندیم از عبارات اهل سنت که با اینکه این رأی در مدینه خیلی جاری و شایع بود و ساری بود، تا آن جایی که ما خبر داریم فعلاً از اوایل که با اینها مخالفت کردند مثل مالک بن انس صاحب موطع. دارد که سئل مالک عن الغناء فہو انما یفعلہ عندنا الفساق؛ این افراد فاسق می‌آیند، عندنا یعنی مدینه. دقت می‌کنید؟ یعنی درست است می‌آیند در مدینه انجام می‌دهند، نه

اینکه خیال کنید در مدینه مثلاً تابعین و صحابه النبی (ص) و اصحاب رسول الله (ص) انجام می دهند. در مدینه یک مشت فساق انجام می دهند.

و بعدها هم دیگر موضع گیری ها تقریباً شدیدتر شد. این عبارتی را که نقل کردم از اتباع حنابله است. مال آن خلال است، ابوبکر خلال است. ابوبکر، محمد بن هارون، هارون بن فلان خلال، از علمای بغداد. به نظرم متوفای ۳۱۰ باشد. از حنابله است. یک کتاب یا جزوه ای است به نام امر به معروف و نهی از منکر چاپ شده. من یک روز هم اینجا آوردم در درس. آنجا یک بابی گذاشته، تقریباً یک چند تا حدیثی را در یک باب آورده. تعبیرش این است که من اخذ بقول اهل المدینه بالسماح و بقول اهل المکه فی المتعه؛ معلوم می شود آن زمان اهل مکه معروف بودند به متعه، و البته فقیه معروفشان هم که فتوایش بود عبد العزيز بن جریج. و بقول اهل الکوفه فی النبیذ، اهل کوفه هم معروف بوده که شراب خرمایی می خورند. لخرج عن ربة الاسلام، یک ربه ای دارد.

یعنی این بحثی بود که انسان نمی تواند در تقلید، رخص را از مذاهب مختلف بگیرد. یک بحثی است الان هم هست. الان عده زیادی از اهل سنت همین کار را می کنند. یک آقایی که من می گفت اصلاً در مصر دیگر شافعی و حنفی و مالکی مطرح نیست. اخذ به رخص می کنند. هر مسئله ای که می بینند سوال می کنند، یک فقیهی قائل باشد به فتوای او عمل می کنند. دیگر نه اینکه یک فقیه خاص. این بحث از قدیم هم مطرح بوده است. که اخذ به رخص یک حدی دارد. شما اگر تمام فتاوای شاذه فقها را هم جمع بکنید، در هر مسئله ای به آن فتوای شاذ عمل بکنید، این از اسلام خارج می شود. لخرج عن ربة الاسلام. آن وقت سه تا فتوای شاذ معروف آن زمان این بوده؛ متعه در مکه، غنا در مدینه و نبیذ در کوفه.

س: مگر فتوا داشتند؟

ج: بله ابو حنیفه فتوا داشت.

لذا هم خوب دقت بکنید. چون آخر یک چیزهایی است که ما خیلی می گوئیم. مثلاً می گویند هارون شراب می خورده. می گویند هارون، آنها که برای هارون کرامت هم قائل هستند. می گویند هارون نبیذ می خورده به فتوای اهل کوفه فقهای اهل کوفه. شراب نمی خورد. و اصولاً ابو حنیفه فتوایش این بود، حالا غیر از نبیذ. الان انواع شراب ها هست، می دانید دیگر هست از نشاسته درست می کنند، از چوب درست می کنند، انواع شرب هایی که غیر از انگور باشد. همین شراب هایی که در اروپا هم متعارف است. ابو حنیفه معتقد بود خوردن اینها اشکال ندارد. شراب هایی که غیر از انگور است. شرب انگوری را

س: فقط انگوری را حرام می دانست؟

ج: هان، اما غیر انگوری، حرام است در حد اسکار. در انجیل هم تصادفا هست، مست نشود. من یک وقتی به یکی از آنها می گفتم، گفت نگفته عیسی مسیح حرام است، گفته مست نشود. این حرف را هم ابو حنیفه می گوید. می گوید مست نشوید. المسکر این که می گویند کل مسکر حرام، به قول خودش می گوید هو چه؟ کأس الاخیر، آن جام آخری که می خورد مست می شود آن حرام است. اما اگر این شراب را بخورد به مقداری که مست نشود؛ این هم که بعضی وقتها یکی از آقایان به من می گفت که یک جایی بودم علمایشان شراب می خوردند. گفتم این فتوا دارد.

آنها معتقد بودند ابو حنیفه معتقد بود که اگر شراب را بخوری، غیر از شراب انگوری، مست نشوی آن اشکال ندارد. آن جام آخر به قول ایشان، آن آخرین جام که آدم را مست می کند آن حرام است. کل مسکر حرام را به این معنا گرفته است.

خب طبعاً شاذ است دیگر. هیچ فقیهی از فقهای اسلام قبول نکرده است. نه می خواهم بگویم که غرض اگر چیزی نقل شده در شراب خوردن و اینها، بعضی هایش هم این جوری بوده. یا نبیذ بوده، یا می گفتند مثلاً ما می خوریم مست نمی شویم، آن جامی که مست می کند حرام است. آن قسمتی که مست می کند.

و لذا در روایات عامه هم دارد. حالا مناقشه کردند در سندش. به احناف در این نصب الرايه اینجا خیلی مفصل روایت را آورده؛ چون خودش هم حنفی است و بحث کرده است. ما هم داریم؛ ما اسکر کثیره فقليله حرام؛ اینها رد بر ابو حنیفه است. ما اسکر کثیره فالفطره منها حرام. آن روایتی که می گوید ما اسکره کثیره فالفطره منها حرام، اشاره به این مبناست.

به هر حال دیگر وارد این بحث نشویم. این مطلب را احتمالاً مالک مثلاً دنبال این قصه ایستاد. به هر حال چون بعدها دیگر فساد و غنا و موسیقی و این کارها رفت به طرف بغداد. از مدینه خارج شد. دیگر خورد به زمان بنی عباس و رفت بغداد و خب بغداد هم شهر بزرگی بود دیگر. دنیای آن زمان یکی بود و بغداد هم یکی. حالا در هند یک چیزی بود یا در چین آن زمان یک چیزی بود، دور بود. در این محدوده ای که دنیای اسلام بود، بغداد بزرگ ترین شهر بود و همه چیز هم عرض کردم سابقاً در بغداد، حضرت می فرمایند ان لاهل الحجاز فیه رأی و هو فی حیز اللہو؛ مرحوم شیخ از این حدیث مبارک استفاده کردند که ظاهراً روایت این است که لهو مطلقاً حرام است. غناء هم از لهو است.

عرض کردم نه، این نیست و هو فی حیز اللهو، یعنی مشمول آیه است؛ و من الناس من یشتري لهوا، بیخود اهل حجاز غناء را اجازه دادند. این مضمون آیه مبارکه است و من الناس من یشتري لهو الحديث لیضل به عن سبیل الله؛ ظاهرا هم خواندم از کتاب همین در المنثور، چند، هم در المنثور هم شاید هم تفسیر طبری آوردم. زیاد روایت نقل می کنند والله هو الغناء، اصلا دارد والله هو الغناء

س: نخواندید

ج: در بحث چرا، شاید در خانه خواندم اینجا اجمالش را نقل کردم. خیلی روایت دارد. در المنثور را که آوردم، حالا نمی دانم در ذیل همین آیه یک قصه چیز هم آورده است.

در المنثور را مطرح کردم. تفسیر طبری را هم بله مطرح کردم.

در روایات ما دارد منه الغناء؛ خوب دقت کنید. خیلی لطیف تر است. من یشتري لهو الحديث، منه الغناء، لکن در روایات عامه دارد والله هو الغناء. اصلا همان است، غناء و من الناس من یشتري لهو الحديث.

پس این روایتی را که ایشان فرموده درست نیست. یک روایت دیگر هم از امام صادق (ع) بود. چون جوابش را ندادیم، اینجا الان متعرض می شویم. عرض کردیم روایت در دعائم الاسلام مرسل است. لکن به سندی که بد نیست در کتاب روایت عبد الاعلی آمده. حالا خود عبد الاعلی کمی مشکل دارد اگر قبولش بکنیم. راجع به عبد الاعلی باید یک وقت دیگر صحبت کنیم.

فی رد من زعم ان النبی (ص) رخص فی ان یقال جئناکم جئناکم الی آخر، فقال کذب ان الله یقول لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا؛ این روایت واحده ای ما داریم الان. به حسب همین که از عبد الاعلی است و مرسل هم از کتاب دعائم که به این آیه مبارکه، البته اینجا همین یک تکه اش را آورده، اما توی روایت سه تا آیه را آورده. (و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما لاعبین، لو شئنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین، بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو ظاهر)؛ این سه تا آیه پشت سر هم که در سوره مبارکه انبیاء، آیات ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ در سوره انبیاء است. امام (ع) به این سه تا آیه تمسک کردند.

الان عرض کردم تمسک به آیات کتابی به این هست. لکن بیشترین آیه مبارکه که در کتاب به آن تمسک شده: و من الناس من یشتري لهو الحديث. به آن بیشتر تمسک شده است نه به این آیه. این آیه الان همین دو مورد است.

آن وقت این اگر بر فرض آیه روایت درست باشد، سندش درست باشد، این به نظر ما می خورد با مرحله ملاکات. نمی خورد با مرحله جعل. بعید می دانیم به مرحله جعل بخورد. چون اولاً در این آیه مبارکه لعب و لهو را یکی گرفته است. ظاهرش این طور است دیگر. و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما لاعیین؛ اول عنوان لاعیین. بعد دارد لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلین؛ هم لو آورده هم ان. ان كنا فاعلین. در مثل مجمع البیان و عده ای از کتب اهل سنت و شیعه، آمده ان در اینجا نافی است. ان كنا فاعلین یعنی ما كنا فاعلین. بله، ان هو مستولی علی احد الا علی الضعف المجانین، یعنی ما هو مستولی. غرض گفته شده که این ان در اینجا نافی است و به شرطیه نمی خورد. چون شرطیه آخر لو اردنا ان نتخذ لهوا، این شرط. لاتخذناه من لدنا، ان كنا فاعلین، باز دو مرتبه شرط گذاشتند. مرحوم علامه طباطبایی می گوید ظاهرش شرط است، اینجا ان نافی نیست شرطیه است. لکن مطلبی فرمودند خیلی به نظر ما شرح واضحی نیامد. بل نقذف بالحق علی الباطل؛ مرحوم علامه قدس الله نفسه به سیاق آیات، در اینجا ندیدم ایشان در بحث روایی اش این روایت را بیاورد. نمی دانم چرا، شاید در تفسیر برهان نبوده است. خیلی هم عجیب است از ایشان. این روایتی که در بحث لهو است، ایشان در بحث روایی ذیل آیه تفسیر میزان را اگر نگاه بکنید، مگر بعد عوض کرده باشد، در ذیل این آیه مبارکه این روایت را نیاورده است. ایشان رفته روی سیاق آیات، و این که آیات در باب معاد است و قیامت است و این لهو را یعنی اینکه انسان سرنوشتی نداشته باشد. وجود سرنوشتی نداشته باشد. لهو را زده روی مسئله عقایدی که ایمان به قیامت باشد.

یعنی به عبارت آخری این جور نیست که ما زمین و آسمان را بازی خلق کردیم. نه این یک سرنوشتی دارد، یک منتهایی دارد، یک سیری دارد، یک معادی دارد، یک انتهایی دارد، باید به جایی برسد. ایشان لهو را برای نفی لهو را در آیه مبارکه، برای اثبات معاد به کار برده است. خوب روشن شد؟ در یک مسئله عقایدی به کار برده است.

این روایت مبارکه علی تقدیر صحتش، عرض کردم سندش بد نیست. اشکال فقط سر آن من امروز کتاب حدیث هم نیاوردم، دیروز سندش را خواندیم. اشکال فقط روی خود عبد الاعلی است. که مثلاً این عبد الاعلی کیست و فرض کنید اگر تقدیر اینکه برادر زراره باشد، عبد الاعلی پسر اعین، آیا ایشان ثقة است یا نه؟ چون یک عبد الاعلی مولا آل سام داریم که ایشان هم روایت دارد.

من عرض کردم چون این بحث طولانی است، خود من اعتقاد این است که این عبد الاعلی مولا آل سام با همان برادر زراره یکی است. ظاهراً عده ای از خاندان زراره، چون اینها خودشان عرب اصیل نبودند. از رم بودند، ترک، ترکیه فعلی. از رم شرقی. خود زراره عرب اصیل نیست، از عشایر عرب نیست. لذا وقتی که اینها آمدند، اعین را که آمد در دنیای اسلام، خودش را با ولاء بنی شیبان، به نام زراره شیبانی،

ظاهرش نشان می دهد که به خاطر مثلا بعضی از قضایای خارجی یا تقیه یا، چون زراره خیلی مشهور بود، برای اینکه اینها گمنام زندگی بکنند، عده ای از خانواده ایشان، خودشان به عشیره دیگر ولاء می دهند. مثل همین سام. حالا خود این سام هم مشکل دارد.

عرض کردم من بخواهم وارد بحث بشوم این طولانی است. چون خود این که این به کدام نسب است؛ چون ما یک سامی داریم. فلان سامی داریم. اما این آل سام نداریم. حالا این چرا آل سام آمده، علی مولا آل سام و این مولا مراد چیست در اینجا. می گویم یک بحث های طولانی است که دیگر خیلی خسته کننده است. وقتش هم الان نیست. لکن خود من تمایل به این است که ایشان برادر عبد الاعلی برادر زراره است، و لائش را عوض کرده است.

و عرض کردم من در ذهنم در محمد بن حمران این را گفتیم، متعرض شدیم، آن هم پسر برادر زراره است. حتی تا اینجا پیش رفته که نجاشی گفته محمد بن حمران نحوی. او اصلا خیال کرده ایشان نحوی است. درست هم هست. درست هم هست ایشان شیبانی بوده رفته و لائش را بنی نحو انجام داده. جابجا کرده است. این عرض کردم من این مطلب را حدسا گفته بودم، روی حدس تاریخی و آشنایی. تا اینکه یک شبی، یک روزی در این کتاب رساله ابی غالب زراری، یک رساله ای است که مرحوم ابی غالب زراری، ایشان در حدود مشایخ شیخ مفید است، رتبه اش مشایخ ابن غضائری پدر و اینهاست. از بزرگان بغداد است. یک کتاب اجازه ای داده به نوه خودش، محمد بن محمد. دو ساله هم بوده. برای اینکه این میراث ها حفظ بشود، یک شرح حالی از خاندان خودش. ایشان از اولاد بکیر است. بلکه می گوید ما کل خاندان را به اسم زراره، زراری می گویند، ولو از اولاد زراره نباشد. خود ایشان را از اولاد برادر زراره است. به هر حال رساله قشنگی است انصافا. کتاب خوب است خیلی فواید دارد. بعدها شاگرد ایشان به نام حسین بن عبیدالله غضائری که استاد شیخ و نجاشی است، پدر ابن غضائری معروف. ایشان هم به او ابن غضائری پدر می گویند، او پسر. پسر اسمش احمد است. این رجال به پسر نسبت داده شده است. خود پدر حسین است. ایشان یک مستدرکی هم نوشته بر آن. بر رساله ابی غالب شاگرد ایشان.

ایشان در آنجا می گوید حجاج که آمد و بنا شد بیوت شیعه را تحت فشار قرار بدهد، عده ای از خاندان زراره نسبشان را عوض کردند. می گویم این مطلب را من حدسی گفته بودم. یک شعری هست گفت و تظننت و ظن الالمعی علم الیقین؛ المعنی یعنی آدم باهوش، با استعداد. و تظننت و ظن الالمعی علم الیقین. من به قواعد تاریخی به ذهنم آمده بود که اینها نسبشان را عوض کردند، نسب به این معنا، و لائش را عوض کردند برای رد گم کردن.

در این کتاب نوشته این از زمان حجاج شد. حجاج فشار آورد بر این خاندان‌های معروف شیعه من جمله زراره. اینها برای اینکه از شر حجاج پناه ببرند، آمدند اسم را عوض کردند؛ یعنی ولاء را عوض کردند. شهرهای دیگر رفتند، محله دیگر رفتند. مثلاً این لقبش فرض کنيد جزایری بود، آمدند کردند جزائری پور؛ یک چیزی اضافه کردند. الان هم هست در ایران، تا این لقب عوض بشود، جابجا بشود.

غرض دیدیم این مطلبی را که ما ظنی گفته بودیم حدس خودم بود، در این رساله مستدرک ابن غضائری بر رساله ابو غالب زراری، آنجا هم آمده و ابتدایش هم از زمان حجاج است. نمی خواستم وارد بحث بشوم؛ چون این نکته‌ای است که شاید تنبه نشده، از این جهت عرض کردم.

حالا بحث پس به اینجا رسیدیم به این آیه مبارکه در مسئله عقایدی و مسئله قیامت تمسک بشود، یا در مسئله فقهی که لهو، البته آیه خیلی ظرافت دارد، لطافت‌هایی دارد. دیگر اگر بخواهیم وارد باز بحث تفسیری بشویم خیلی طول می‌کشد. و این که گفته شده ان نافیہ است، بسیار بسیار بعید است. ظاهراً ان در اینجا شرطیه است ولو عرض کردم تا آن جایی که من حالا تا این لحظه چون حالا یادم رفته دقیقاً مرحوم آقای علامه چه گفته است. به نظرم خوب نتوانستند از پس کار بیایند.

من به ذهنم می‌آید که لو اردنا ان نتخذ لهوا، لو اردنا، اینجا با لو آمده که مرحله اراده باشد. آن که بعد از لو است، آن که شرط شده به آن، ۲۶:۱۲ علیه است، اراده است. لاتخذناه من لدنا، این جوابش است. ان کنا فاعلین، جواب ان کنا فاعلین، همان لاتخذناه من لدنا است. چون این آیه خیلی لطیف است. معلوم می‌شود اول مقام اراده است، بعد مقام فعل است. یعنی انسان یک اراده می‌کند، حالا بعد چه جوری می‌رسد، تصدیق و تصور و تا تحریک عضلات. این تحریک عضلات را فعل می‌گوییم. در اول اراده آمده، بعد تحریک عضلات آمده است. یعنی در حقیقت خداوند متعال دو تا شرط دو تا نکته را به نحو تعلیق گفته؛ یک، اصلاً ما اراده داریم یا نداریم؟ دو، اگر بر فرض اراده‌ای هم شد عمل می‌شود یا نمی‌شود. این خیلی لطیف است. من ندیدم چون کسی از آقایان، یک چیزهای دیگری گفتند مرحوم مجمع البیان، حرفهای دیگری گفتند، نتخذ لهوا یعنی زوجه بگیریم. لاتخذناه از ملائکه زوجه بگیریم. به نظرم این که خیلی انصافاً زوجه و ولد و اینها، مرحوم علامه هم اشکال می‌کند.

من نمی‌فهمم چطور، مثلاً این رد بر نصاری، این در مکه است. در مکه اصلاً نصاری نبوده، ردی بر آن نبوده است. لاتخذناه من لدنا، یعنی از ملائکه یک زوجه می‌گیریم نه از مثلاً بشر نه از این بت‌ها. این جور چیزی. یا اولاد می‌گیریم. خیلی واضح است اصلاً حرف پرت

و پلا است. من تعجب می کنم در مجمع البیان همین را گفته و دنبال همین هم رفته است. آن که خیلی حرف به نظر ما بی، یعنی آن مگر یک تفسیر خاصی از اهل بیت (ع) باشد و الا قبول آن که خیلی مشکل است.

آن که الان ما از اهل بیت (ع) تفسیر داریم، سندش هم اجمالا بد نیست، در باب لهو است. لو اردنا ان نتخذ لهوا، آن وقت چون این لهو بعد از لاعبین آمده، احتمالا لهو و لعب به یکی باشد. ظاهرش این طور است. ظاهر آیه مبارکه.

آن وقت لو اردنا، اگر اراده کردیم و به نظر من خیلی لطیف است این معنا، اراده را با لو آورده؛ یعنی اصلا در مرحله اراده نمی آید چنین اراده ای. اما فعل را با ان آورده. لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلین هم باز جوابش همان لاتخذناه من لدنا است. چه می گویند در نحو، باب تنازع. این در حقیقت شبیه باب تنازع در یک جزاست. یکی مرحله اراده است؛ یکی مرحله تحریک عضلات است. به اصطلاح ما. یکی مرحله فعل است، یکی مرحله... اول رفته روی اراده، یک تعبیری که مشعر به استحاله اراده است. لو اردنا ان نتخذ لهوا، لاتخذناه من لدنا، ان كنا فاعلین، آن وقت ان كنا فاعلین، به این معنا که اگر اراده آمد و بنا شد ما انجام بدهیم، لاتخذناه من لدنا، اراده و فعل. چون در می دانید گاهی یک امر بر دو چیز مترتب است. در خود قرآن کریم دارد حتی اذا بلغوا النکاح؛ اگر آن بچه ها به مقدار بلوغ رسیدند، به سن بلوغ رسیدند؛ (حتی اذا بلغوا النکاح و آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم)؛ یک، بالغ بشوند، دو، رشید باشند. بتوانند تصورات مالی شان درست باشد.

اینجا هم در حقیقت این طور می خواهد بگوید. حالا لطافت های دیگری هم قبلش دارد، بعدش دارد. ما به یک مناسبت هایی این توضیحات را دادیم.

این که در این صدر آیه لو اردنا، به نحو به اصطلاح حدیثی آورده، یعنی به نحو اسناد حدیثی و فعلی، لو اردنا، اما در آن مرحله آخرش ان كنا فاعلین. به نحو اسناد اشتقاقی آورده است. یکی اردنا، به صیغه ماضی است که فعل است. یکی هم ان كنا فاعلین. که این دو تا، این ظرافت کار هم این است.

این لو اردنا و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما لاعبین؛ این ظاهرا ناظر به اصل خلقت آسمان و زمین است. در این مرحله اصل، و لذا لاعبین هم به صیغه اسناد اشتقاقی آورده است. این خلقت آسمان و زمین روی بازی و بازیچه نبوده است. این لو اردنا ان نتخذ، ببینید، نتخذ صیغه استقبالی آورده، اسناد فعلی یا حدیثی.

عرض کردیم در اسناد فعلی یا حدیثی، آن نکته مهم را دقت بکنید، در آن لحاظ شده وجود بعد از عدم. در اسناد اشتقاقی این لحاظ نشده است. این خیلی مهم است. در اسناد فعلی یا در اسناد حدیثی وجودی که بعد از عدم است. به نحو حرکه سیلانیه من العدم الی الوجود؛ لو اردنا ان نتخذ، یعنی اصل خلقت، آنجا لایعین، اصل خلقت، آنجا خلقنا، ببینید، اینجا نتخذ، اصل خلقت آسمان و زمین بر اساس لعب و بازیچه نبوده، اگر در آینده، خوب دقت بکنید. مثلاً شما بگویید درست است، اصل آسمان و زمین بازیچه، اما حالا مثلاً نه، مثلاً فرض کنید خداوند متعال، فرض کنید این چه می گویند روده زائده در انسان، چه می گویند؟ آپاندیس، به اصطلاح ۳۲:۰۲ به قول عرب ها، روده کور، این روده کور را مثلاً خداوند بیهوده خلق کرده، مثلاً لاعب. در اصل خلقت نبوده، در مقام استمرار بوده است. که این که مرحوم آقای طباطبایی گرفته زده به قیامت، حرف بدی نیست. ممکن است در اصلش لعب نبوده، اما در مقام استمرار، لو اردنا ان نتخذ، مال آینده است، مال استمرار است.

بعد خداوند می فرماید اگر چنین چیزی هم باشد، درست است آینده است، لکن آینده ای است که تفسیر همان ماضی است. چهره دیگر همان ماضی است. اگر بنا بشود این به خود ما بر می گردد، نه این که ملائکه. لاتخذناه من لدنا، این باز هم برگشتش، اگر چنین چیزی می خواهد در آینده اتفاق بیافتد، گفتند با این قید ان کنا فاعلین، این نفی، یعنی به صورت تعلیق آورده، باز در اینجا اسناد اشتقاقی آورده، مثل لایعین. یعنی این در واقع بر می گردد به ذات حق سبحانه و تعالی. همچنان که در مرحله اصل خلقت لعب نبوده، در استمرارش هم لهو نیست. روشن شد؟

خیلی تعبیر به نظر من زیباست. نه اینکه در اصل، لایعین دقت کنید اسناد اشتقاقی. آنجا نبرده روی این که ما لعبنا، ما لعبنا، این که گفت لعبنا یعنی وجود بعد العدم، وقتی لایعین گفت ذات. ان کنا فاعلین، لو اردنا ان نتخذ لهوا، این باید اراده در ما باشد و ما از خود ذات حق این قابلیت باشد. ذات حق لاتخذناه من لدنا. آن آقا گفتند مراد از فرشتگان زن بگیرد یا بچه بگیرد. چه ربطی به فرشتگان دارد؟ این بر می گردد لدنا. بر می گردد به خود ما. به آن ذات مبارکه، به آن ذات مقدسه، و این ذات مقدسه چنین قابلیتی توش نیست. همچنان که در بدایت لهو نبود، در نهایت هم لهو نیست.

بل، بلکه بالاتر از این، در این نظام طبیعت و تکوین عام، نظام عمومی کل تکوین. خب می گویند، یک وقتی گفتیم آن آقا گفتند بیشتر، می گویند نظام همین ستارگان و در حدود هشتاد میلیارد سال نوری است. تازه اینها تمام عالم شهود است. عالم غیب میلیارد میلیارد از این بالاتر. در تمام این مراحل غیب و شهود، خوب دقت بکنید، در تمام این مراتب غیب و شهود، لعبی نبوده، لهوی هم فی ما بعد نخواهد

بود. بلکه بالاتر، بل نقذف بالحق علی الباطل. اصلا در این نظام باطلی مطرح نیست. اگر هم باطلی این نقذف باز استقبال، فرض کنید بشری، شیطانی، جنی، انسی، باطلی درست کرد، باطلی پیدا شد، نقذف بالحق، این نظام الهی جوری است که حق می آید آن باطل را از بین می برد.

فیدمغه، به دماغش می زند، به ریشه اش می زند، ریشه آن را می کند. ببینید اینجاها را همه را با تعبیر فعلی آمده است. یعنی در آینده هم اگر شما یک دفعه گفتید آقا اینجا باطل شد. این باطل نمی شود باشد. این باطل ظاهری است. حق می آید ریشه آن را می کند. فاذا هو زاهق؛ باز برگشت به اصطلاح اسناد اشتقاقی. فاذا هو زاهق؛ اصلا وجود ندارد فی نفسه نه اینکه حالا وجود بعد العدم.

پس بنابراین همین طور که مرحوم علامه فرمودند انصافا این آیه با سیاق آیات قبلی که در باب معاد و قیامت است، خیلی لطیف است. یعنی یکی از راه های بسیار قشنگ اثبات معاد است. که در طبیعت، لعب نیست. لهو هم نیست. بلکه حق مطلق است و این حق مطلق هر چه غیر باطل باشد از بین می برد. شما اگر دیدید یک باطلی آمد، یک حکومتی باطلی آمد، یک فکری باطلی آمد، این را بدانید که در این نظام حق آن باطل را از بین می برد. فاذا هو زاهق. اصلا باطل وجود ندارد.

لذا این مشعر است به این که باید در آینده جوری تصور بشود که هیچ ریشه فاسدی هم مطرح نباشد. این زمینه سازی ایمان به معاد است. انصافا حرف خوبی است. زن و بچه و این حرفها که خیلی حرف درست و حسابی نیست.

انما الکلام غیر از آن که ظاهر سیاق آیات است که عرض کردیم، آیا می شود طبق این روایت اگر معتبر باشد به درد لهو هم بخورد، به درد غناء هم بخورد. و الا سیاق آیه آن است. بگویم لهو و غناء و و هو فی حیز اللهو، باطل است و اینها طبق این آیه مبارکه اینها از بین می روند. البته این اگر بنا بشود بخورد یا باید بگویم ملاکات است، یا باید بگویم امور تکوینی است، بالاتر از ملاکات است. چرا؟ حالا معیارهایش را ما عرض کردیم. چون اگر بنا بود ملاکات بود، باید اشاره، عرض کردم فرق به اصطلاح ما بین امور تکوینی و ملاکات این است. در ملاکات زمینه ساز تشریع است. در امور تکوین فقط ذات است. چون می گوید لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا؛ این با زمینه تشریع نمی سازد. این بر می گردد به ذات الهی که در ذات الهی لهو و لعب نیست. خوب دقت کنید.

آن که ما در دنیا لهو را بیاییم حرام بکنیم، این به این نمی خورد. این به یک مقام بالاتری است. چون قبلش هم دارد و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما لاعبین، این کل وجود است. آن وقت در کل این وجود لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا، در کل این وجود هم، در استقبال هم لهوی نیست. لعبی نیست، لهوی نیست. چون نکته را نسبت دادند لا نتخذناه من لدنا بل ان کنا فاعلین، بل نقذف بالحق

.....
علی الباطل فیدمغه، ظاهر تمام این سیاق، مگر این که نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه را بزیم به تشریع. یعنی این قصد شامل تشریع هم می شود. ظاهرش تماما تکوین است.

س: یعنی اخبار

ج: هان، اخبار به اینکه نظام این طور است. نظام الهی این طور است. در ابتدایش لعب نبوده، در انتهایش هم اگر شما می بینید چیزی لهو و باطل و اینها نیست. اگر باطلی هم پیدا شد نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه.

اگر این طور معنا شد این آیه مبارکه هم ربطی به بحث لهو ندارد کلا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين